

## باسمه تعالی

### طرح نظام اخلاقی مادرانه

اکرم باجلان<sup>۱</sup>

#### چکیده

جامعه برای بقای خود به نهاد اخلاقی نیازمند است که الگوی اخلاقی را در اختیار افراد جامعه قرار می‌دهد. اما آیا الگوی اخلاقی زنان با مردان با یکدیگر متفاوت است؟ آیا آنچه که فضیلت اخلاقی برای زنان در الگوی اخلاقی آنان دانسته می‌شود با فضیلت‌های اخلاقی مردان تفاوت دارد؟ این پرسش‌ها و سؤالات مشابه با شروع جنبش زنان فراروی دیدگاه‌های اخلاقی رایج در غرب قرار گرفت و تا به امروز فمینیست‌ها تلاش کرده‌اند به آن پاسخی در خور دهند. این در حالی است که تاکنون برای اخلاق مادری حالت ثابت و پایایی از جانب هیچ‌یک از فمینیست‌ها ارائه نشده، بلکه اخلاق مادری در قالب مجموعه‌ای از رفتارها که وابسته به شرایط و مقتضیات لحاظ شده است. مادری در رویکرد اخلاق سنتی فرهنگ غرب موجودی منفعل و بی‌قدرت است. اما در رویکردهای معاصر اخلاق فمینیستی سعی می‌شود با روش «تفکر مادرانه» به استنباطی توانمند از رفتارهای مادرانه دست یابند.

در این مقاله تلاش شده تا با مرور تاریخی این مسأله سه پاسخ، برابری اخلاقی زنان و مردان، تفاوت اخلاقی زنان و مردان و برتری اخلاقی زنان مبتنی بر ارائه الگوی اخلاقی طرح و بررسی شود و در انتها مؤلفه‌های الگوی اخلاق مادری مورد نظر قرار گیرد. هر چند که فمینیست‌ها و غیر فمینیست‌ها بر این الگو به دلایل مختلف مانند جزئی‌نگری، نداشتن طاق در برابر پاسخگویی به مسائل پیچیده‌تر، پررنگ کردن نقش مادری و حذف نقش پدری انتقادات وارد به این الگو دانسته‌اند.

#### کلمات کلیدی:

نظام اخلاقی مادرانه، برابری اخلاقی، تفاوت اخلاقی، برتری اخلاقی.

<sup>۱</sup> . دانشجوی دکتری مطالعات زنان دانشگاه ادیان و مذاهب.

### مقدمه

در اندیشه اخلاقی فیلسوفان متقدم غرب، افلاطون و ارسطو، مفهوم عدالت، جایگاهی اساسی داشت. افلاطون در کتاب جمهوری، چهار فضیلت عمده را مطرح می‌کند که عدالت یکی از آن چهار فضیلت است که فضیلتی عام و کلی است. به این معنا که هر کدام از فضیلت‌های قبلی (حکمت، شجاعت و اعتدال) وقتی در نفس آدمی در جایگاه خود استقرار یافت فضیلت جزیی خود را آشکار ساخت، آنگاه عدالت در رأس همه آنها نمایان می‌شود. ارسطو در کتاب اخلاق نیکوماخوس، تصویری مشابه افلاطون از انسان فضیلت‌مند در نظر داشت، که در آن عدالت کلی و عام است که نسبت به افراد مختلف منصفانه و برابر است. (باقری ۱۳۸۲: ۱۴۳)

در دوران جدید، سنت لیبرالی و روشنگری، مفهوم حق را در کانون مباحث مربوط به اخلاق و فلسفه سیاسی جای داد. حق، گاه امری طبیعی دانسته شده (جان لاک) یا دستور مطلق که از سوی عقل و به صورت قانونی کلی (کانت) قابل درک است. پس از نظر اخلاق کانتی عمل فرد، هنگامی اخلاقی محسوب می‌شود که وی از آن جهت که قانون یا اصل کلی و قابل احترام است، پیروی کند نه آنکه سودانگاران یا لذت طلبانه به نتایج نظر داشته باشد. (همان)

لیبرال‌ها مدعی‌اند که حق را همواره باید برتر از مصلحت دانست. به بیان دیگر، نظام حقوق فردی ما از آن رو حقانیت دارد که این حقوق چارچوبی را تشکیل می‌دهند که هر یک از ما می‌توانیم در آن خیر و صلاح خویش را برگزینیم با این شرط که دیگران را از خیر و صلاح‌شان محروم نکنیم. (تانگ ۱۳۹۳: ۳۰) با این بحث‌ها در سده هجدهم و نوزدهم میلادی بحث جدی و روشن درباره نسبت میان اخلاق و جنسیت پا گرفت. سولاتی در مورد تفاوت الگوی فضیلت اخلاقی زنانه و مردانه، دلیل برتری فضیلت‌های مردانه، چگونگی دستیابی به فضیلت‌های مردانه و ... شکل گرفت.

این پرسش‌ها با تغییرات به وجود آمده در موقعیت اجتماعی زنان، ارتباطی وثیق داشت. در روندی رو به گسترش، دیگر خانه، محل کار زنان طبقه می‌توسط نبود برای یک زن تنها راه کسب امنیت (از نوعی خاص) ازدواجی بود که در آن از لحاظ اقتصادی کاملاً وابسته باشد. آینده‌ی زنان ازدواج نکرده، حقیقتاً یأس آور بود. گرچه وابستگی زنان به مردان در مناسبات عملی و مادی رو به افزایش بود، اما در عین حال قرن هجدهم شاهد آغاز نگرش آرمانی به زندگی خانوادگی و وضعیت تأهل بود، نگرشی که در طول قرن نوزدهم نیز همچنان مؤثر باقی ماند. پنداره‌ی عاطفی از مادر و همسر مطیع اما فضیلت‌مدار و آرمانی، که فضائل صرفاً زنانه اش قلمرو «شخصی»، زندگی خانوادگی را تعیین کرده، مستحکم می‌سازد، در حال استیلا بر حیطة وسیعی از تفکر قرن هجدهم و نوزدهم بود. (گرایمشاو ۱۳۸۴)

به همین خاطر بسیاری از فمینیست‌ها راجع به شیوه‌هایی که موجب می‌شود اخلاق سنتی، از زیردست بودن زنان، حمایت کند، بحث می‌کنند، مثلاً الیسون جاگار در مقاله‌اش با عنوان «اخلاق فمینیستی»<sup>۲</sup> پنج طریقی

<sup>۲</sup>. Feminist Ethics.

را که باعث چنین چیزی می‌شود، مطرح کرده است. در طریق نخست، اخلاق سنتی به قیمت حقوق و منافع زنان بر حقوق و منافع مردان تأکید می‌کند. در دومین طریق، اخلاق سنتی نادیده گرفتن حقوق زنان را این طور توجیه می‌کند که مسائل اخلاقی، به ندرت در جهان زنان که محیط خانه است، مطرح می‌شود. در سومین شیوه، اخلاق سنتی غالباً با اظهار این مطلب که زنان از جهت اخلاقی پایین‌تر از مردانند، غیر از آسیب زدن به زنان، توهین نیز می‌کنند. شیوه‌ی چهارم، این است که اخلاق سنتی تمایل دارد ویژگی‌هایی مثل استقلال، عدم وابستگی، تعقل، اراده، تولید و... که به طور سنتی مردانه شمرده می‌شوند را بیش از ارزش واقعی آنها ارزیابی کند؛ و از سوی دیگر ویژگی‌هایی مثل وابستگی به دیگران، ارتباط، سهیم شدن، عاطفه، عدم سلسله مراتب و... را که به طور سنتی زنانه شمرده می‌شوند، کمتر از ارزش واقعی آنها ارزیابی می‌کند. و بالاخره پنجمین راه این است که اخلاق سنتی با به کارگیری نوعی تفکر مردانه که از ویژگی‌های آن، وجود قواعد کلی، انتزاعی بودن و بی‌طرفی است، به شیوه‌های تفکر زنانه که عاطفی، مبتنی بر روابط آنها، جزئی و یک سوئگر است، توجه نمی‌کند. (تانگ ۱۳۸۲: ۱۷۴-۱۷۵)

### پیشینه تاریخی فلسفه اخلاقی مادرانه

#### ۱- برابری اخلاقی زنان و مردان

طیف گسترده‌ای از متفکران از جمله ماری ولستون کرافت<sup>۳</sup>، جان استوارت میل<sup>۴</sup>، کاترین بیچر<sup>۵</sup>، شارلوت پرکینز گیلمن<sup>۶</sup> و الیزابت کدی استانتون<sup>۷</sup> موضوعات مربوط به اخلاق زنانه را بررسی کردند و این سؤال‌ها را مطرح نمودند که آیا صفات زنانه محصول طبیعت زنان است یا نتیجه شرایط اجتماعی؟ آیا فضایل اخلاقی هم با جسم در ارتباط است و هم با روان؟ اگر چنین باشد، آیا می‌توان نتیجه گرفت که فضیلت‌های اخلاقی زنانه و مردانه متفاوت است؟ اگر نه باید تلاش کرد که زنان و مردان فضیلت‌های اخلاقی یکسان داشته باشند؟ (تانگ و ویلیامز ۲۰۰۹)

ماری ولستون کرافت به این نتیجه رسید که فضیلت‌های اخلاقی یکسان است. زنان موظف به عمل به همان اخلاقیات مردان هستند که آن اخلاق انسانی است. زیرا زنان درک کمتری از مردان نسبت به اخلاق ندارند و اینکه زنان بیش از حد عاطفی هستند در قدرت تصمیم‌گیری مربوط به آموزش آنها است که می‌توان آن را با فرصت‌های برابر در آموزش و پرورش جبران کرد و زنان نیز مانند مردان از نظر اخلاقی به بلوغ خواهند رسید. (تانگ و ویلیامز ۲۰۰۹) زیرا از نظر او زنان پرندگان خوش پر و بالی هستند که در قفس محبوس‌اند که کاری جز زینت پر و بال خود و فخرفروشی ندارند و چون اجازه ندارند برای خود تصمیم بگیرند از کسب فضایل واقعی باز می‌مانند چون با توجه به ارزش فراوانی که جامعه برای از خودگذشتگی و ارضای دیگران به ویژه مردان و کودکان قائل است پس زنان به تقویت قوای عقلانی خود ترغیب نمی‌شوند بلکه قوه عاطفه و احساسات در آنها پررنگتر می‌شود. (تانگ ۱۳۹۳: ۳۳-۳۴) کرافت استدلال می‌کرد برای اینکه زنان به بلوغ

3. Mary Wollstonecraft.

4. John Stuart Mill.

5. Catherine Beecher.

6. Charlotte Perkins Gilman.

7. Elizabeth Cady Stanton.

اخلاقی برسند باید مانند مردان فکر و رفتار کنند. از نظر او اخلاق همان اخلاق مردانه است که زنان با آموزش درست به آن دست می‌یابند. البته او در نظریه خود به این امر توجه نمی‌کرد که آیا اخلاقیات مردانه به راستی اخلاقیان انسانی است یا نه؟ (تانگ و ویلیامز ۲۰۰۹)

با این نظر منفی که ولستون کرافت نسبت به عاطفه داشت و ارزش فوق‌العاده‌ای که برای عقل به منزله وجه تمایز انسان از حیوانات قائل بود، انزجار او از فلسفه تربیتی روسو<sup>۸</sup> در امیل<sup>۹</sup> تعجبی ندارد. روسو در این اثر کلاسیک خود رشد قوای عقلانی را مهم‌ترین هدف تربیتی اما فقط برای پسران معرفی می‌کرد. او به دوگونگی جنسی انسان اعتقاد داشت یعنی معتقد بود که مردان باید شجاع، خویشتن‌دار، عادل و بردبار تربیت شوند، در حالی که زنان را باید محجوب، با وفا، دقیق و وظیفه شناس بار آورد. با این اوصاف روسو امیل را الگوی پسران جوان و سوفی را الگوی دختران جوان معرفی می‌کند. (امیل: بیتا) به زعم روسو، ساختار شخصیت زن به گونه‌ای است که در برابر مرد تسلیم می‌شود بی‌عدالتی‌ها را تحمل می‌کند. روسو در امیل آشکار بر مملوکیت و قیمومیت مرد نسبت به زن پا فشاری می‌کند و این را اقتضای طبیعت جنس زن می‌داند. (محمودی ۱۳۸۳: ۳۶۸-۳۶۹) پس زنان باید از کودکی به گونه‌ای آموزش ببینند که تابع اراده‌ی مرد باشند، زیرا در غیر این صورت جاذبه و توان جنسی آنان (یعنی زنان، سایر) زنان و مردان را به بدبختی دچار می‌کند. (هلد ۱۳۹۴: ۱۰۲)

البته ولستون کرافت نقشه روسو را برای امیل می‌پسندد ولی در مورد سوفی با او موافق نیست. به نظر او، چاره کار سوفی این بود که او نیز همانند امیل از آموزشی حقیقی برخوردار شود که ذهن او را تیز و متمرکز سازد و به او امکان رشد قابلیت‌های عقلی و اخلاقی خود را بدهد. (تانگ ۱۳۹۳: ۳۵) البته برخی از نوشته‌های کرافت نشان می‌دهد که هدف از آموزش زنان تبدیل کردن آنها به معاشرانی اخلاقی برای مردان و در کنار آنهاست. هدف این است که زنان به دختران هوشمندتر، خواهران مهربان‌تر، همسران وفادارتر و مادران عاقل‌تر برای مردان تبدیل شوند. (تانگ و ویلیامز ۲۰۰۹)

بحث بر سر اخلاق انسانی، پس از ولستون کرافت، در قرن نوزدهم هم ادامه یافت. در این قرن، نظریه‌های اصلی دایر بر این بود که زنان اخلاقی‌تر از مردان هستند هر چند در عقلانیت ضعیف‌تر شمرده می‌شدند. در این بافت فرهنگی و اجتماعی جان استوارت میل نظریه پرداز فایده‌گرای در این مورد تردیدهایی را عنوان کرد. از نظر میل عموم مردان ظاهراً بر این عقیده هستند که کار طبیعی زنان شوهرداری و تربیت فرزند است. اما (از نظر او) اگر زنان آزاد باشند کمتر زنی شاید شرایطی را بپذیرد که اکنون برای او طبیعی است. (میل ۱۳۷۹: ۴۰-۴۵) او از آزادی زنان بطور کلی که یکی از ابزار مهم در سرنوشت سعادت‌مندی آنان محسوب می‌شود و بویژه آزادی انتخاب و تصمیم‌گیری، دفاع می‌کند و آنرا نه فقط برای زنان بلکه برای پیشرفت جامعه امری ضروری می‌داند. زیرا او معتقد بود که رفتارهای زنان ربطی به طبیعت آنها ندارد بلکه این جامعه است که از زنان چنین اخلاقیاتی را انتظار دارد. جان استوارت میل نیز مانند ولستون کرافت معتقد بود که فقط یک فضیلت وجود دارد و آن انسانیت است که میان زن و مرد یکسان است. (تانگ ۱۳۹۳: ۱۳)

<sup>۸</sup>. Jean Jacques Rousseau.

<sup>۹</sup>. Emil.

## ۲- تفاوت اخلاقی میان زنان و مردان

بحث‌های متفکران قرن هجدهم و نوزدهم درباره شباهت یا تفاوت اخلاقی مردانه و زنانه به بحث‌های گسترده‌ای در مورد هستی‌شناسی و معرفت‌شناسی منجر شد، مهمترین بحث به چالش کشیدن پیش فرض هستی‌شناسانه بود که هرچه فرد تنها تر و جدای از دیگران باشد از نظر اخلاقی والاتر است. آنها همچنین درباره پیش فرض معرفت‌شناسانه را که هر چه معرفتی کلی‌تر، انتزاعی‌تر و عقلانی‌تر باشد بیشتر واقعیت را نشان می‌دهد مورد سؤال قرار دادند. پس اندیشمندان اخلاقی این دوران، به جای پیش‌فرض‌های اخلاق سنتی پیش‌فرض‌های دیگری را پیشنهاد دادند و آن اینکه هرچه معرفت جزئی‌تر، احساسی‌تر بیشتر احتمال دارد که نماینده تجربه مردم در جهان باشد. بنابراین تعجب آور نیست که «زن جمعی»<sup>۱۰</sup> جایگزین «مرد مستقل»<sup>۱۱</sup> در رویکردهای فمینیسم به اخلاق در قرن هجدهم و نوزدهم شود. در نتیجه متفکران اخلاقی فمینیسم در قرن بیستم با استفاده از مفهوم «زن جمعی» به توسعه اخلاق مراقبت پرداختند تا نشان دهند که چگونه گرایش‌های مردسالار راه‌های درست اندیشیدن، نوشتن، کارکردن و عشق ورزیدن زنان را بی‌ارزش قلمداد کرده‌اند. (تانگ و ویلیامز ۲۰۰۹)

در همین رابطه آنت پیر از سر تأملی فمینیستی بر این موضوع می‌نویسد: پژوهش تازه کارول گیلیگان<sup>۱۲</sup> به ما نشان داده است که زنان قرن بیستم چقدر هوشمندانه و فکورانه به اخلاق نظر می‌کنند، و چقدر تصورشان از اخلاق با تصور مردان فرق دارد، علی‌الخصوص مردانی که با شور و حرارت بر مدعیات نظریه‌های اخلاقی میثاق باورانه و کانتی صحه می‌گذارند. اکنون زنان نمی‌توانند آن بخش از اخلاق و آن اشکال اعتماد را که نمی‌شود به سادگی در قالبی لیبرالی و به ویژه در قالبی میثاق باورانه ریخت نادیده بگیرند. قواعد و مقرراتی که غرض از آنها به بند در آوردن مواجهات نزدیک و صمیمانه اشخاص مستقل با اشخاصی است که خود آنها را برگزیده‌اند. (هولمز ۱۳۸۲: ۳۷۶)

طرفداران اخلاق مراقبت<sup>۱۳</sup> (صدای متفاوت)<sup>۱۴</sup> از جمله کارول گیلیگان و نل نادینگز<sup>۱۵</sup> نظریه‌های سنتی اخلاق را ناقص می‌دانند زیرا این نظریه‌ها ارزش و فضایل اخلاقی مرتبط با زنان را بی‌ارزش و بی‌اهمیت می‌دانند. (تانگ و ویلیامز ۲۰۰۹) کارول گیلیگان، روان‌شناس امریکایی و از بنیانگذاران اخلاق مراقبت، در حقیقت محور اولیه نظریه‌ی خویش را رده‌ای بر آرای دو تن از روان‌شناسان مشهور و معاصر خویش، یعنی ژان پیازه و لارنس کلبرگ، و یا روان‌شناسان متقدمی چون فروید می‌داند. او، که مدتی همکار و دستیار کلبرگ در دانشگاه هاروارد بود، دریافت که آنچه کلبرگ و پیش از آن پیازه و فروید به عنوان معیار و سنجه رشد اخلاقی برای افراد بشر در نظر گرفته‌اند فقط بر مطالعات آنان راجع به مردان و نتایج حاصل از آن مبتنی است و یا در مواردی صرفاً تجربیات شخصی روان‌شناس از زندگی است که معیار رشد اخلاقی معرفی

<sup>10</sup>. communal woman.

<sup>11</sup>. autonomous man.

<sup>12</sup>. Carol Gilligan.

<sup>13</sup>. Care Ethics.

<sup>14</sup>. Different Voice.

<sup>15</sup>. Nel Noddings.

شده است. همین موضوع سبب عجز و ناتوانی آنها در دیدن ظرایف و دیدگاه جنس مخالف یعنی زنان شده بود. لذا گیلیگان بر آن شد که معیاری برای رشد اخلاقی زنان ( که پیش از آن به دلیل سیطره مردان بر این حوزه نادیده گرفته می‌شد) ارائه دهد. در نتیجه، وی در وهله اول نتایج حاصل از مطالعات کلبرگ را ناکارآمد و غیر متقن اعلام کرد، زیرا عملاً کلبرگ (از یک سو) نیمی از جمعیت (زنان) را از مورد سنجش خویش حذف کرده بود (اعتماد زاده ۱۳۹۴: ۱۰۵) و (از سویی دیگر) نگاه اخلاقی دختران نسبت به پسران را در سطح پایین تری لحاظ کرده بود. (اسلامی: ۱۳۸۷: ۱۵ به نقل از: Baggini, 2007: 12)

پس گیلیگان درصدد بررسی رشد اخلاقی زنان بر آمد و مصاحبه‌هایی را در این راستا انجام داد. سپس نتایج این مصاحبه‌ها را برای خود دسته‌بندی کرد و اولین مقاله‌اش را درباره‌ی درک اخلاقی متفاوت زنان، با عنوان «با صدایی متفاوت - ادراکات زنان از خود و اخلاق» نوشت و پس از آن، در سال ۱۹۸۲، کتاب ارزشمند با صدایی متفاوت: نظریه‌ی روان‌شناختی و رشد زنان را منتشر کرد. (اعتماد زاده ۱۳۹۴: ۱۰۶)

پس گیلیگان دریافت که زنان با پس زمینه‌ی ذهنی مراقبت به دنیا و آنچه در آن است می‌نگرند و در تفکر آنها جای چندانی برای اصول و قواعد انتزاعی و ضوابط کلی و قاعده‌مند اخلاقی، که مورد قبول مردان است، وجود ندارد. در حقیقت شیوه‌ای که زنان از طریق آن به قضاوت‌های اخلاقی می‌پردازند با شیوه‌ی قضاوت‌های اخلاقی مردانه کاملاً متفاوت است. ولی چون همیشه جهت‌گیری علمی در ید قدرت مردان بوده، این شیوه متفاوت اندیشیدن زنان نه تنها دیده نشده، بلکه اغلب انحراف از معیار رشد اخلاقی و امری ناپه‌نجان دانسته شده است. از نگاه گیلیگان، نه تنها نمی‌توان این تفاوت را ناهنجاری و انحراف از معیار نام نهاد، بلکه با لحاظ کردن شیوه متفاوت تفکر زنانه، با محوریت مراقبت در همه عرصه‌ها، باید به اهمیت آن واقف شد و نتایج متفاوت آن را دید. (همان)

پس توقف زنان در مراحل اخلاقی، نه به دلیل عجز آنان از وصول به بلوغ اخلاقی، بلکه به دلیل این است که اصولاً زنان از نظام و اصول اخلاقی متفاوتی تبعیت می‌کنند. ارزش‌های اخلاقی، مراحل رشد و پیشرفت اخلاقی و حتی استدلال اخلاقی زنان ماهیتاً متفاوت با مردان است و از همین رو، نادرست است که زنان را با معیارها و ملاک‌های اخلاقی مردانه بسنجیم. (رودگر ۱۳۹۱: ۴۰)

به گفته گیلیگان این خودپنداره‌های متفاوت مبنای دست‌کم چهار تفاوت ظریف میان تصمیم‌گیری‌های اخلاقی در مردان و زنان است. نخست آنکه تأکید مردان بیش‌تر بر حقوق صوری و نامحسوس است در حالی که زنان بر تداوم روابط فاعل عمل اخلاقی با دیگران تأکید می‌کنند. دوم آنکه زنان به هنگام تصمیم‌گیری اخلاقی دیدگاهی کمابیش پیامدگرا دارند و به نتایج عمل اخلاقی شخص بر تمامی کسانی که از آن متأثر می‌شوند می‌اندیشند در حالی که دیدگاه مردان چندان پیامدگرا نیست. سوم آنکه زنان معمولاً برای پذیرش عذرخواهی فاعل عمل اخلاقی تمایل بیش‌تری دارند در حالی که برای مردان عموماً کافی است که رفتاری را از نظر اخلاقی توجیه‌ناپذیر بدانند تا دیگر عذری را برای آن نپذیرند و سرانجام آنکه زنان معمولاً در تعبیر هر گزینه اخلاقی بستر زمانی آن را در نظر می‌گیرند در حالی که مردان معمولاً گزینه اخلاقی را از خصوصیات منحصر به فرد آن جدا کرده و چنان تحلیل می‌کنند که گویی نمونه‌ای کلی و جهانشمول است. (تانگ

اگرچه اخلاق مراقبت با تعریف گیلیگان و معرفی آن به عنوان بدیل یا حداقل هموردی برای اخلاق‌های مردانه بسیار درخشید، اما از سوی دیگر مورد انتقادهای جدی سه دسته از متفکران و منتقدان واقع شد. اولین منتقدان جدی وی برخی از فمینیست‌ها هستند. این گروه از فمینیست‌ها معتقدند که گیلیگان تمام تلاش‌های آنان را در جهت برابری دو جنس را نادیده گرفته و به عبارتی هر آنچه را آنان در طول سالیان رشته بودند، با طرح اخلاق مراقبت، پنبه کرده است، چرا که عملاً معیاری را مطرح می‌کند که به مذاق جنس مخالف خوش می‌آید و زمینه سوء استفاده از زنان را به دست خود ایشان فراهم می‌کند. (اعتماد زاده ۱۳۹۴: ۱۰۷)

در واقع آنچه که به نام اخلاق مراقبت شناخته می‌شود، زیر مجموعه جنبش فمینیسم تفاوت‌گرا قرار می‌گیرد. مقصود از فمینیسم تفاوت‌گرا آن است که این جنبش تنها در پی احقاق حقوق برابر با مردان نیست، بلکه عمدتاً بر تفاوت‌های جنسی تأکید می‌کند و از دل تفاوت‌های عمیق‌تری بیرون می‌کشد تا راهی متمایز در تفکر و عمل برای زنان در نظر بگیرد. این نگرش است که آن را از فمینیسم حقوق برابرخواه که فارغ از تفاوت‌های جنسی و بدون تأکید بر آنها، خواستار حقوق برابر با مردان است، متمایز می‌کند. (اسلامی ۱۳۸۷: ۱۶ به نقل از: Baggini, 2007: 13)

گروه دیگری که به نقد ایده گیلیگان پرداخته‌اند فیلسوفان اخلاق و فیلسوفان سیاست هستند. آنان می‌پرسند آیا واقعاً می‌توان به وجود چنین صدای متفاوت و البته متمایزی در میان دو جنس قائل شد و آیا گیلیگان تقسیم‌بندی درستی کرده است؟ اگر این مرزبندی را بپذیریم، آیا ریشه‌ی آن فقط فقط به جنسیت متفاوت افراد برمی‌گردد، آن هم در حالی که به زعم فیلسوفان اخلاق هر دو جنس به میزان تقریباً یکسانی از هر دو مقوله بهره‌مندند؟ مضاف بر اینکه گیلیگان، با فرض وجود چنین اخلاقی، جنسیت را اخلاقی کرده و فلاسفه اخلاق این امر را ناشی از تصور وی می‌دانند؛ تصویری که به اعتقاد آنان صرفاً شیوه خاص اندیشیدن او مبتنی است و بالاخره اینکه گیلیگان همواره معیارهای اخلاقی مردانه نظیر فضیلت و عدالت را کلی و نارسا و مبهم معرفی می‌کرد و اساساً ارائه یک اصل کلی برای نشان دادن وظایف اخلاقی انسان‌ها را بی‌نتیجه و مردود می‌شمرد و این در حالی است که معیار خود او یعنی مراقبت در ابهام و کلی بودن دست کمی از معیارهای مردانه ندارد. روان‌شناسان دسته‌ی دیگری هستند که از منظر خود ایراداتی نسبتاً جدی به گیلیگان وارد کرده‌اند. از منظر آنان، گیلیگان در کتاب خود فقط به مصاحبه‌هایی روایت‌گونه، داستانی و نه چندان رسمی استناد و اکتفا کرده و نتایج حاصل از این مصاحبه‌ها را ارزیابی اخلاقی خویش از دو جنس دانسته است و این در حالی است که او می‌بایست مسائل مربوط به ارزیابی و تخمین دقیق را در نظر می‌گرفت. (اعتماد زاده ۱۳۹۴: ۱۰۷)

بعد از نظرات گیلیگان، نادینگز نیز به نقد نگاه مردسالارانه کولبرگ دست زد و تحول‌گرایی شناختی و اخلاقی او را از درون و برون مورد حمله قرار داد. (اسلامی ۱۳۸۷: ۱۶ به نقل از: Noddings, 1995: 152-155) گرچه نادینگز اصرار دارد که مردان می‌توانند و باید در جایگاه مراقبت‌کنندگان فعالیت کنند اما او اغلب در نمونه‌های خود از زنان استفاده می‌کند. برخی از منتقدان او گفته‌اند که نادینگز تنها زنان از خود گذشته و فداکار را مهم می‌شمرد. هر چند خود او معتقد است که منتقدان او دچار بدفهمی شده‌اند. به نظر

او فرد مراقبت کننده باید بتواند از خود مراقبت کند تا بتواند بهتر مراقب دیگری باشد. نادینگز در کتابش با نام شروع کردن از خانه: مراقبت و سیاست اجتماعی را به عرصه عمومی سیاست می کشاند و معتقد است که مقدمه پربارتر کردن عدالت اجتماعی درس‌هایی است که در فضای خصوصی آموزش می‌دهیم. پس اگر می‌خواهیم سیاست اجتماعی در مورد مسائل بی‌خانمان‌ها، بیماری روانی و آموزش و پرورش مفید واقع شود آموزش از خانه آغاز می‌شود. (تانگ و ویلیامز ۲۰۰۹)

او عنوان می‌کند: «به گمان من، اخلاق مبتنی بر مراقبت خصلتاً و اساساً زنانه است - البته این حرف به آن معنا نیست که مردان نمی‌توانند در آن سهیم شوند، و نیز منتهی به آن نمی‌شود که لاجرم بگوییم زنان نمی‌توانند به نظام‌های اخلاقی سنتی اعتقاد آورند. ولی عقیده‌ی من، اخلاق مبتنی بر مراقبت از دل تجربه‌ی ما زنان پدیدار می‌شود، درست همان‌طور که رویکرد منطقی سنتی به مسائل اخلاقی به طرز بسیار مشهود از تجربه‌ی مردان برمی‌خیزد. (هولمز ۱۳۸۲: ۳۸۸-۳۸۹ به نقل از: 8: Noddings 1984)

نادینگز در واقع دو خصیصه را برای فلسفه اخلاق فمینیستی ذکر می‌کند: توجه اساسی به موضوع یا مخاطب عمل اخلاقی و مخالفت با تمایز «هست» و «باید». خصیصه نخست، توجه به موضوع یا مخاطب عمل اخلاقی است. به عبارت دیگر، اخلاق را باید در روابط با دیگران، در نظر گرفت. این امر موجب می‌شود که قصد و نیت، در عمل اخلاقی، اهمیت اساسی نداشته باشد. این مهم نیست که من تصور کنم یا قصد کنم رنجی از دیگران بکاهم، بلکه مهم آن است که آنها به واقع احساس کنند که رنجی از رنج‌های آنان زدوده شده است. این ارتباط فعال با دیگران مانع از آن خواهد شد که شکلی واحد برای عمل اخلاقی داشته باشیم. زیرا عمل بر حسب موقعیت و مسئله خاص وی می‌تواند با عمل مسئولانه نسبت به فرد دیگری متفاوت باشد. (باقری ۱۳۸۲: ۱۶۰)

خصیصه دوم، یعنی مخالفت با تفکیک «هست» و «باید» به این معناست اخلاق مسئولیت‌گرا (اخلاق مراقبت)، تمایز دیرینه میان هست و باید را کنار می‌گذارد. چرا که افراد آدمی باید به گونه‌ای مثبت که موقعیت ما روا می‌دارد با یکدیگر رفتار کنند. حیات اخلاقی از دنیای مادی، جدا و با آن بیگانه نیست. از آنجا که ما انسان‌ها در جهان هستیم، نه تماشاگرانی صرف که از بیرون، آن را نظاره کنیم، غرایز اجتماعی ما و بحث و فحص اندیشه‌گرانه در مورد آنها نیز در جهان قرار دارد. «باید» از تجربه زیسته برمی‌خیزد. می‌توان گفت که بایستی بخشی از هستی ماست. (همان: ۱۶۱)

۳- برتری اخلاق زنانه اخلاق مادری الگوی روابط اخلاقی  
سارا رودیک<sup>۱۶</sup>، ویرجینیا هلد<sup>۱۷</sup> و کارولین وایت بک<sup>۱۸</sup> فیلسوفانی نزدیک به گیلیگان و نادینگز هستند. همگی آنها ارتباط مادر و فرزندی خوب را الگوی اطمینان بخش هر ارتباطی می‌دانند. آنها الگوی سنتی «متعهد-معقول»<sup>۱۹</sup> را کافی نمی‌دانند. علاوه بر این، باید دانست که روابط و تعاملات انسانی، اغلب بین بزرگسالانی (نوعاً مردان) که به طور یکسان از استقلال، اقتدار و اطلاعات برخوردارند، اتفاق نمی‌افتد، بلکه

<sup>16</sup>. Sara Ruddick.

<sup>17</sup>. Virginia Held.

<sup>18</sup>. Caroline Whitbeck.

<sup>19</sup>. rational- contractor.

بیشتر بین کسانی که با هم شرایط یکسانی ندارند، رخ می‌دهد، مانند روابط بین فرزند و والدین و... اما در مراقبت هر چند رابطه هم چنان غیریکسان است، ولی ارتباط مادر و فرزندی، یک ملاک هنجاری برای ارزیابی روابطی است که ضرورتاً غیر متوازن هستند. (تانگ ۱۳۸۲: ۱۷۲)

در همین راستا سارا رودیک نظریه «تفکر مادرانه»<sup>۲۰</sup> را مطرح می‌سازد و در مورد الحاق آن به حوزه روابط بین‌المللی به بحث می‌پردازد. تفکر مادرانه سارا رودیک، تجسم بخش آرمانهایی چون «عشق دلسوزانه» است (به تبعیت از سیمون ویل و آیریش ماردوچ) که از نظر او در سه وظیفه‌ای که در مجموع مادری زن به عنوان یک عمل تعیین می‌کنند، آشکارند. این وظایف حفظ زندگی کودکان، بزرگ کردن آنها و مقبول ساختن آنها برای جامعه‌ای است که بزرگ‌تر از خانواده اصلی آنهاست. آرمان او جهانی صلح‌آمیز است که در آن صلح، نتیجه دائمی فضائل حاصل از تفکر مادرانه است نه نتیجه ناپایدار حل تعارضی خصمانه به وسیله توافق دوجانبه. (کار، ۱۹۹۱).

پس به نظر رودیک، جامعه باید ارزش حقیقی «فعالیت مادری»<sup>۲۱</sup> را دریابد. فعالیت مادری، از نظر او دارای وجوه مختلفی است، نگهداری و مراقبت از فرزند نخستین وجه فعالیت مادرانه از نظر رودیک است. زیرا هیچ موجودی بر کوهی خاکی آسیب‌پذیرتر از نوزاد نیست. این روزها مادران برای اینکه فرزندان خود را خوب تربیت کنند باید فضیلت‌هایی دقت، فروتنی و خوشرویی را در خود پیوراندند. وجه دیگر فعالیت مادرانه از نظر رودیک خوب تربیت کردن کودک است. منظور این است که مادر باید به فرزندش کمک کند تا بفهمد مهم در زندگی این است که بکوشد، با وجود کمبودها و عیب‌های فردی، فرد بهتری باشد. وجه سوم فعالیت مادرانه آموزش فرزند است. معمولاً همه مادران می‌کوشند فرزندانشان اجتماعی باشند و به قوانین شهروندی احترام بگذارند. آرمان رودیک این است که اندیشه مادرانه را وارد جهان عمومی کند تا مردان و زنان بیشتر بتوانند به مسائل از دید مادران بنگرند. (تانگ و ویلیامز ۲۰۱۴)

ویرجینیا هلد، فعل مراقبت را ذاتی در زندگی انسان‌ها می‌داند، زیرا هیچ انسانی نمی‌تواند بدون سال‌ها مراقبت از نوزادی به بزرگسالی برسد بنابراین همه ابنای بشر طعم مراقبت را چشیده‌اند و می‌توانند ارزش‌های آمیخته با آن را درک کنند. پس فلسفه اخلاق مراقبت که بر اساس تجربه شکل گرفته، تجربه‌ای که حقیقتاً عام و جهان شمول است. پس فلسفه اخلاق مراقبت باوری را که مدعی است اخلاقیات باید فقط بر مطالبات عقل استوار باشد، رد می‌کند. این نظریه اخلاقی به اهمیت احساسات برای مراقبت واقف است. (هلد ۱۳۹۴: ۹۷-۱۰۰)

ویرجینیا هلد نیز مانند رودیک، روابط بین مادر و کودک را یک الگوی بسیار عالی برای روابط بین انسان‌ها می‌داند. از نظر او اخلاق سنتی نه تنها اخلاقیات زنان را نامعتبر می‌دانست بلکه به ادعای اخلاق مردانه، اخلاق خنثی و فارغ از جنسیت است. به نظر هلد، هر که مادرانه به زندگی نگاه کند می‌فهمد که زندگی همکاری، همراهی و همدلی است، زندگی فراهم کردن نیازهای دیگران است. پس اگر در روابط انسانی، به جای الگوی تجاری قرارداد، الگوی مادربودن و فرزندی برقرار شود، جامعه‌ای دیگرگونه خواهیم داشت. (تانگ

<sup>20</sup> .Maternal Thinking.

<sup>21</sup> . Maternal Practice.

و ویلیامز (۲۰۱۴)

### مفاهیم اخلاق مادرانه

عالی‌ترین شکل اخلاق مراقبت را در رابطه بین مادر و فرزند خود می‌توان دید، به همین سبب گاه اخلاق مراقبت، اخلاق مادرانه نیز نامیده شده است. مادران به صرف ادای تکلیف یا الزام قانونی از فرزندان خود مراقبت نمی‌کنند، بلکه چیزی فراتر از وظیفه، حق، عدالت، و مانند آنها مادران را به از خود گذشتگی نسبت به فرزندان وا می‌دارد. (اسلامی ۱۳۸۷: ۱۹) پس مؤلفه‌های نظریه‌های اخلاقی معاصر با اخلاق مادرانه تمایز می‌یابد که در ادامه به مهمترین آنها پرداخته می‌شود.

#### الف) مسئولیت در برابر عدالت

اساسی‌ترین مفهوم اخلاق فمینیستی، مفهوم مسئولیت است. تحقیقات نشان می‌دهد، معیاری که مردان در داوری اخلاقی مدنظر می‌گیرند، رعایت حق، عدالت و به طور کلی انصاف است، اما زنان بیشتر به مسئولیتی که در قبال نیازهای دیگران دارند و به مراقبت آنها در برابر آسیب‌ها می‌اندیشند. (کارد ۱۳۸۳: ۴۱) در تحقیقی که گیلیگان در مقابل بررسی استادش کلبرگ نیز انجام داد این تفاوت مؤلفه اخلاقی به اثبات رسید، به گونه‌ای که جیک (پسر مصاحبه شونده) در استدلال خود همواره عنصر عدالت و مسئله احقاق حق خود یا عدم تجاوز به حقوق دیگران را مطرح می‌کند، امی (دختر مصاحبه شونده) نگران مراقبت از نیازمندان و توجه به محتاجان و تقویت روابط و ترویج عواطف میان مردم است. (اسلامی ۱۳۸۷: ۱۴)

بنابراین بررسی سه رویکرد مهم و غالب نظریات اخلاقی آن زمان یعنی وظیفه‌گرایی، غایت‌گرایی و طبیعت‌گرایی نظریه‌هایی هستند که کلید واژه و غایت همه آنها به نحوی عدالت یا رسیدن به آن بوده و عدالت را منشأ و مبدأ همه فضایل اخلاقی دانسته و آن را اصل و اساسی برای اخلاق انسانی و رافع تمام معضلات اخلاقی قلمداد کرده و رسیدن هریک از افراد بشر به حقوق خویش را مصداق زیست اخلاقی و هدف آن دانسته‌اند. اما طرفداران اخلاق مراقبت یا در مرتبه بعد اخلاق مادری سعی می‌کنند آن را به سبب داشتن ویژگی‌هایی چون همدلی و دلسوزی و احساس مسئولیت در برابر دیگران را به عنوان اصل و بنیان اخلاق قرار داده‌اند. (اعتماد زاده مجله زنان ۱۰۶) زیرا از نظر طرفداران اخلاق مادری احساس مسئولیت بدون عدالت معنا دارد اما عدالت بدون احساس مسئولیت معنا ندارد. (تانگ و ویلیامز: ۲۰۱۴)

#### ب) جمع‌گرایی در برابر فردگرایی

مبنایی‌ترین مفهوم در مفاهیم اخلاق مرد مدارانه حقوق فردی و در اخلاق مادری رابطه یا ارتباط است. (باقری ۱۳۸۲: ۱۵۴) زیرا مادران تنها به صرف ادای تکلیف یا الزام قانونی از فرزندان خود مراقبت نمی‌کنند بلکه چیزی فراتر از وظیفه مادران را به از خودگذشتگی به سود فرزندان خویش برمی‌انگیزاند. نگرانی نسبت به آینده فرزندان، دلسوزی و تلاش در جهت بهبود وضع وی است که مادران را بر آن وا می‌دارد تا از حقوق مسلم خویش بگذرند. از نظر فمینیست‌ها این نگرش مادرانه به همه مسائل اخلاقی تعمیم پیدا می‌کند و همه زنان و دختران آینده را بر آن می‌دارد تا به جای تأکید بر اصول و حقوق، همواره در پی فهم و تبیین یا گسترش روابط پیچیده بین انسان‌ها باشند و در دل شبکه‌ای از این روابط به تأمل اخلاقی بپردازند و به معضلات اخلاقی پاسخ دهند. (اسلامی ۱۳۸۷: ۱۹-۲۰)

مردان حکم و الزام اخلاقی را به مثابه رعایت حقوق دیگران و بنابراین ممانعت کردن از برخورد حقوق با یکدیگر می‌دانند. آنان همواره به دنبال یافتن راهی برای جلوگیری از ایجاد هرگونه تقابل در زندگی در راه رسیدن به آرمان‌های شخصی هستند و این را وظیفه اخلاقی خویش تلقی می‌کنند. از این رو، اصرار زنان بر مراقبت در درجه اول ناشی از حس انتقادی است که نسبت به خود دارند؛ حسی که همواره دغدغه مراقبت از دیگران را در وهله اول و مقدم بر مراقبت و محافظت از خود مطرح می‌کند و این در حالی است که مردان عدم مداخله در مسائل را وظیفه اخلاقی خویش می‌شناسند. در حقیقت مردان، درست برخلاف گرایش مراقبت محور زنان، ورود به مسئله به هر قیمت را امری غیر اخلاقی بر می‌شمرند. (اعتماد زاده ۱۳۹۴: ۱۰۷)

ج) احساس در برابر عقل

عقل در اخلاق وظیفه‌گرا، محور اصلی تصمیمات اخلاقی شمرده می‌شود. در نتیجه تقابل عقل و احساس در فرهنگ غرب، اخلاق، غیرعقلانی و غیرعاطفی محسوب می‌شود و احساس، نقشی حاشیه‌ای و فرعی و حتی گاه مزاحم در اخلاق وظیفه‌گرا پیدا می‌کند. فمینیست‌ها با وظیفه‌گرایی کانت به شدت مخالفت کردند و با دنباله روی از فیلسوفانی چون هیوم و شوپنهاور عاطفه را عاملی محوری در اخلاق دانستند و ضمن انتقاد از اخلاق وظیفه محور، هسته اصلی اخلاق را حس دلسوزی به دیگران دانستند. فمینیست‌ها اخلاق سنتی را به دلیل عدم توجه به نقش و تأثیر عاطفه مورد انتقاد قرار دادند. گیلیگان محبت را اصلی کلی می‌داند که مناسب‌ترین راهنما برای رفع تعارضات در روابط انسانی و علیه آزار رساندن به دیگران محسوب می‌شود. (پرنر ۱۳۸۳: ۱۱۴)

از نظر بسیاری از فیلسوفان اخلاق زنانه‌نگر، احساسات در فرایند دستیابی به فهم اخلاقی به جای تحقیر باید محترم شمرده شوند. نقطه آغاز در این رویکرد مستلزم ارزش قائل شدن برای آن چیزهایی است که بیشترین بدگمانی و تحقیر را در سنت فلسفی غرب به خود اختصاص داده است. عنصری که بیش از همه عناصر مشمول بار ارزش‌گذاری شده احساسات زنانه است. (هلد ۱۳۹۴: ۱۰۲)

د) موقعیت‌گرایی در برابر کلیت‌گرایی

یکی دیگر از تمایزات طرفداران اخلاق مادری با اخلاق گرایان مرد محور تمایز میان «هست» و «باید» است. بهترین مثال آن، دیدگاه در مورد سقط جنین است؛ فمینیست‌ها معتقدند در خصوص سقط جنین نمی‌توان با توسل به اصول کلی و انتزاعی، چون مفهوم کلی انسان یا حق حیات، ممنوعیت سقط جنین را نتیجه گرفت؛ بلکه باید به شرایط و موقعیت‌هایی که زن را به سمت این عمل می‌کشاند، مشکلاتی که زن برای مراقبت از کودک دارد و شرایط سختی که کودک باید در آن زندگی کند و نظیر آنها اندیشید و البته با توجه به عوامل فوق، حکم اخلاقی صادر کرد. (باقری ۱۳۸۲: ۱۶۰-۱۶۴)

(بنابراین) اگر بپذیریم که تجربه زندگی اخلاقی را مشخص می‌کند، در آن صورت شرایطی که تحت آنها تجربه کسب شده است، ممکن است باعث بروز تفاوتی بشود. (پرنر ۱۳۸۳: ۹۹ به نقل از: Held, 1993: 69) به عنوان مثال، اگر شما را نیازهای کودکان کوچک، سردرگمی‌های نوجوانان یا نیازهای بستگان سالخورده احاطه کرده باشد، در آن صورت ملاحظاتی که برای انجام انتخاب‌های اخلاقی مورد نیاز هستند با افرادی که فقط نیاز دارند که خودشان را در نظر بگیرند متفاوت است. (پرنر ۱۳۸۳: ۱۰۰)

### نمونه‌ای از بر پاشدن الگوی اخلاق مادری

یکی از جالب ترین کتاب هایی که در این حوزه نگاشته شده است کتاب «زنستان»<sup>۲۲</sup> نوشته خانم گیلمن است.<sup>۲۳</sup> نویسنده در «زنستان» داستان آرمانشهری را روایت می کند که توسط زنان و با ارزش های اخلاقی زنانه اداره می شود. ساکنان زنستان را، زنان بکرزایی تشکیل می دهند که در قطعه ای از زمین، مسدود شده با گدازه های آتشفشانی زندگی می کنند. آنها زنانی بجا مانده از جنگ و خونریزی هستند که تصمیم گرفتند همه آنچه از دست داده بودند را از نو بسازند و به مدد معجزه بکرزایی، که برای یکی از آنها رخ داد، نژاد عجیب و بالنده ای از انسان پدیدآورند. سه مرد جوان مکتشف آمریکایی، مایکل، جف و وندیک، موفق به ورود به این سرزمین می شوند و کتاب از زبان وندیک، که جامعه شناسی معتدل با رگه های تفکر مرد سالارانه است، به روایت ساختار جامعه زنستان می پردازد. (نصر اصفهانی ۱۳۹۲)

بنا به روایت او این زنان ساده و راحت می پوشند، موهای کوتاهی دارند و در عین حال پرنشاط، پاکیزه و زیبا هستند. آنها زبانی ساده و غنی برای آموزش دارند. در نهایت سلامت روح و جسم زندگی می کنند و تمرین های ورزشی سودمند و غیر رقابتی، پیوستگی، وحدت و برابری مبتنی بر نیروی خاوهری دارند. ادبیات شان تهی از هیجانانگ جنسی و حماسی است. متانت، ادب، توجه، مراقبت، بردباری، گوش دادن و همدلی، به مثابه ارزش های عمومی در میانشان پذیرفته شده است. قوانینی روزآمد و مترقی، بنا به نیاز زمانه دارند و باورهای مذهبی و معنوی شان بسیار انضمامی و منطقی است. معابدشان روحانیونی معلم، مراقب، هوشیار و عمل گرا دارد. (همان)

در زنستان همه چیز با اولویت دادن به بچه ها نظم گرفته است. بخش اصلی انرژی فکری و فیزیکی زنستانی ها و اغلب لحظات زندگی آنها، حول محور پرورش نسلی شایسته تنظیم شده است؛ نسلی که بتواند قدم بعدی را فراتر از نسل قبل بگذارد. در زنستان همه مادرند «اما نه در معنایی که ما از مفهوم مادری داریم، یعنی نه به عنوان زنانی بی پناه با حاملگی ناخواسته که به اجبار زمین را از بچه پر می کنند و بچه هایشان را در رنج، گناه و مرگ در حال جنگ دائم، فرساینده و وحشیانه برای ادامه حیات با یکدیگر می بینند، بلکه مادر به مفهوم سازنده هوشیار مردم. عشق مادری در میان آنان هوسی حیوانی و غریزه ای صرف و یا احساسی کاملاً شخصی نبود. عشق مادری از نظر آنان یک آیین و مذهب والا و دوست داشتنی بود. زنان زنستانی تلاش می کنند دو نوع خرد را در جامعه رشد و توسعه دهند؛ یکی ذهن نقاد و دیگری ذهن خلاق و مخترع، و این امر به تنهایی از عهده مادران بیولوژیک ساخته نیست؛ به همین جهت از همان کودکی «مادران همکار» که آموزش دیده و متخصص هستند، به یاری مادران بیولوژیک می شتابند و از سوی دیگر زنانی که خواهی ناشایست دارند، از مادری منع می شوند. کتاب زنستان گرچه کتابی پر اغراق است که در مواردی عملاً ناممکن و گاه متعصبانه به نظر می رسد، اما شمای خوبی از جامعه ایده آل مبتنی بر مراقبت و غمخواری ارائه می دهد. (همان)

انتقادات به الگوی اخلاق مادرانه

اما هم فمینیست‌ها و هم غیرفمینیست‌ها در مورد رهیافت‌های مادرانه به اخلاق، مناقشه می‌کنند. نقادان غیرفمینیست از کاربرد یک رابطه ویژه به عنوان الگوی اخلاقی به جای همه روابط، اعتراض دارند، به خصوصی ارتباطی که به نظر می‌آید شامل مردان و زنان نازا نمی‌شود. (تانگ ۱۳۸۲: ۱۷۳) زیرا گاهی اوقات روابط حالتی طبیعی دارد و ما نسبت به طرف مقابل احساس و محبت طبیعی داریم (مانند برخورد با برادر، خواهر، دوست و ...) ولی در برخی مواقع دیگر موارد پیچیده‌تری هم در کار است مانند گرسنگی جهانی، مسئله جنگ و مناسبات بین المللی در این موارد چه کاری مقتضای مراقبت است؟ (هولمز ۱۳۸۲: ۳۹۲-۳۹۳)

هم چنین نقادان فمینیست راجع به کفایت رابطه مادر و فرزند می‌نقاشه می‌کنند. به نظر آنها، در یک جامعه مردسالار، مادران همواره زنانه غرق خطا، توقعات و مطالبات شمرده می‌شوند. آنها تردید دارند که لازم باشد غیر از زنانه خاص، همه از مادرانی که همه هستی خود را فدای فرزند کرده و برای خدمت به او نیازهای خود را نادیده می‌گیرند، پیروی کنند، بلکه مردم باید رابطه دوستی خوب را سرمشق روابط خود قرار دهند. از دیدگاه آنان گرچه الگوی دوستی، مثل الگوی مادر و فرزند، نسبت به رابطه انتزاعی «متعهد- معقول» به تجربه اخلاقی ما سازگارتر است اما بر خلاف الگوی روابط مادر- فرزند، در دستیابی به ارتباطی که بین طرفین آن شرایط یکسانی برقرار است، موفق‌تر است. (تانگ ۱۳۸۲: ۱۷۳)

اما نکته بعدی در مورد تصویر دم دستی است از (اخلاق) مادر ترسیم می‌شود و آن تصویر «آبر مادر» است. این آرمان مادران را تحت فشار قرار می‌دهد تا در همه جنبه‌های زندگی؛ یعنی در شغل، در ارتباط با فرزندان و همسر، در آشپزخانه و ... عملکردی عالی داشته باشند. تصور مردم از آبر مادر این است که اگر با تلاش زیاد تکلیف همه چیز را روشن کنند، آنگاه احتیاجی به گذشتن از هیچ چیز نخواهد بود. آبر مادر، مادریست که (بر خلاف مادر از خود گذشته، ظاهراً) هیچ چیزی را از دست نمی‌دهد. (دمارن ۱۳۸۹: ۲۳) در توصیه‌های طرفداران اخلاق مادری به نوعی ما شاهد انکار اهمیت پدر هستیم که در نتیجه به دست کم گرفته شدن ارزش پدری دامن می‌زند. بررسی نظرات برتری اخلاق مادرانه در مورد جنبه‌های مختلف فعالیت مادری گرایشی را نشان می‌دهد که که رابطه آغازینی که با تولد میان مادر و کودک شکل می‌گیرد این دیدگاه را تقویت می‌کند که مادران کافی و پدران قابل کنار گذاشتن هستند.

### جمع‌بندی

انتقاد فمینیست‌ها از اخلاق سنتی به دلیل ندیدن زنان در مباحث خود منجر به ارائه نظریات برابری، تفاوت و برتری اخلاقی زنان در مقایسه با مردان شد. هر چند که از نظر فمینیست‌های رادیکال برتری اخلاقی مختص به زنان است اما برخی از آنها نیز معتقدند که اخلاق مادری می‌تواند کاستی‌ها و نقایص اخلاق سنتی را که بیشتر مردمحور بوده، جبران نماید. پس برتری اخلاقی زنان اختصاص به زنان ندارد و می‌تواند در تمام جامعه گسترش یابد.

گیلیگان که خود، تفاوت اخلاق میان زنان و مردان را مطرح ساخت بر این عقیده است که باید آنها را مکمل یکدیگر دانست. به عبارت دیگر، انتزاعی بودن و کلیت اخلاق عدالت‌گرا باید با موقعیت‌گرایی و جزئی‌نگری اخلاق مسئولیت‌گرا تکمیل شود؛ در غیر این صورت، هر یک از آنها به تنهایی ناقص و ناتمام خواهد بود. (باقری ۱۳۸۲: ۱۶۴-۱۶۵)

آنیت بایر، بر آن است که در اخلاق، به چیزی بیشتر از عدالت نیاز داریم و آن ترکیب عدالت و مسئولیت است. برای ایجاد پیوند میان این دو اخلاق و پل زدن بین آنها به مفاهیمی میانی میان دو اخلاق نیاز داریم و آن مفهوم اعتماد است که حد واسطی میان عقل و عاطفه است. (همان)

### منابع

- باقری، خسرو. (۱۳۸۲). *میانی فلسفی فمینیسم*. تهران: وزارت علون، تحقیقات و فناوری، دفتر برنامه‌ریزی اجتماعی و مطالعات فرهنگی.
- تانگ، رزماری. (۱۳۸۲). *اخلاق فمینیستی* (ترجمه عباس یزدانی). فمینیسم و دانش‌های فمینیستی، قم. دفتر مطالعات و تحقیقات زنان.
- تانگ، رزماری. (چاپ سوم ۱۳۹۳). *درآمدی جامع بر نظریه‌های فمینیستی*. (چاپ سوم) (ترجمه منیژه نجم عراقی). تهران: نشر نی.
- روسو، ژان ژاک. (بی‌تا). *امیل یا آموزش و پرورش*. (ترجمه ع. سبحانی). تهران: مؤسسه مطبوعاتی فرخی.
- محمودی، سید علی. (۱۳۸۳). *فلسفه‌ی کانت: اندیشه سیاسی در گستره فلسفه‌ی نظری و فلسفه‌ی اخلاق*. تهران: نگاه معاصر.
- هولمز، رابرت ال. (۱۳۸۲). *میانی فلسفه اخلاق*. (ترجمه مسعود علیا). تهران: ققنوس.
- دمارنف، دافنه. (۱۳۸۹). *گریزه مادری در مورد فرزندان، عشق و زندگی معنوی*. (ترجمه آزاده وجدانی). قم: نشر معارف.
- پرنر، الیزابت. (۱۳۸۳). *علم اخلاق زنانه‌نگر*. (ترجمه سوگند نوروزی زاده). *فصلنامه ناقد*. ش ۲. ۹۳-۱۳۶.
- رودگر، نرجس. (۱۳۹۱). *قوانین اخلاق زنانه. نشریه طرح ولایت*. سال اول، ش ۵. ۴۰-۴۲.
- اسلامی، سید حسن. (۱۳۸۷). *جنسیت و اخلاق مراقبت. مطالعات راهبردی زنان*. ش ۴۲. ۷-۴۲.
- هلد، ویرجینیا. (۱۳۹۴). *مفهوم پردازی درباره اخلاق در اندیشه‌های زنانه‌نگر*. (ترجمه مریم نصر اصفهانی). *ماهنامه اجتماعی زنان/امروز*، ش ۱۴. ۱۰۱-۱۰۵.
- اعتماد زاده، سولماز. (۱۳۹۴). *با صدایی متفاوت. ماهنامه اجتماعی زنان/امروز*. ش ۱۴. ۱۰۵-۱۰۸.
- میل، جان استوارت. (۱۳۷۹). *انقیاد زنان*. تهران: هرمس.
- گرایمشاو، جین. (۱۳۸۴). *طرح یک نظام اخلاقی زنانه. مجله حواء*. ش ۱۸.
- کارد، کلودیا. (۱۳۸۳). *اخلاق فمینیستی* (ترجمه زهرا جلالی)، *حواء*، ش ۶.
- Tong, Rosmarie and Williams, Nancy, *Feminist Ethics*, The Stanford Encyclopedia of Philosophy (Fall 2014 Edition), Edward N. Zalta (ed) URL= <<http://plato.stanford.edu/entries/feminism-ethics/>>.

